

روح زیارت

در گفت و گو با آیت‌الله حائری شیرازی

چکیده

اصل زیارت، ارتباط روحانی انسان با اولیای خداست و مرتبه عالی زیارت، آن است که از اعماق قلب حاصل می‌شود. قلب مؤمن، خانه حقیقی خداست. حسین بن علی علیه السلام شاید میلیون‌ها قبر در عالم داشته باشد. انسان جلوه الهی است و خدا در آن تجلی می‌کند. قلب مؤمن مانند چاه است. همه اقیانوس را نمی‌توان در چاه یک متر مکعبی جا داد؛ اما یک متر مکعب اقیانوس را می‌توان جا داد. «عارفاً بحقه» یعنی انسان بداند چه کسی را زیارت می‌کند. انسان وقتی خودش را از دست می‌دهد، خدا را می‌یابد. از راه دل نیز می‌شود زیارت کرد. زیارت امام حسین علیه السلام از راه دور هم داریم. علی علیه السلام تجسم خواسته‌های خداوند و تجلی صفات و اسما و آثار الهی است. آنان که به علی علیه السلام محبت دارند، درحقیقت با خدا دوست هستند. تمام امامان علیهم السلام ما میهمان حضرت زهرا علیها السلام هستند. خدایا! شأن تو اجل است که من سواره بیایم. هر قدمی، ثواب حج و عمره دارد.

اینها گوشه‌ای از پاسخ‌هایی است که حضرت آیت‌الله حائری شیرازی به هفت پرسشی داده‌اند که در گفتگو با ایشان مطرح شده است. این نوشتار، مشروح گفتگو را در بر دارد.

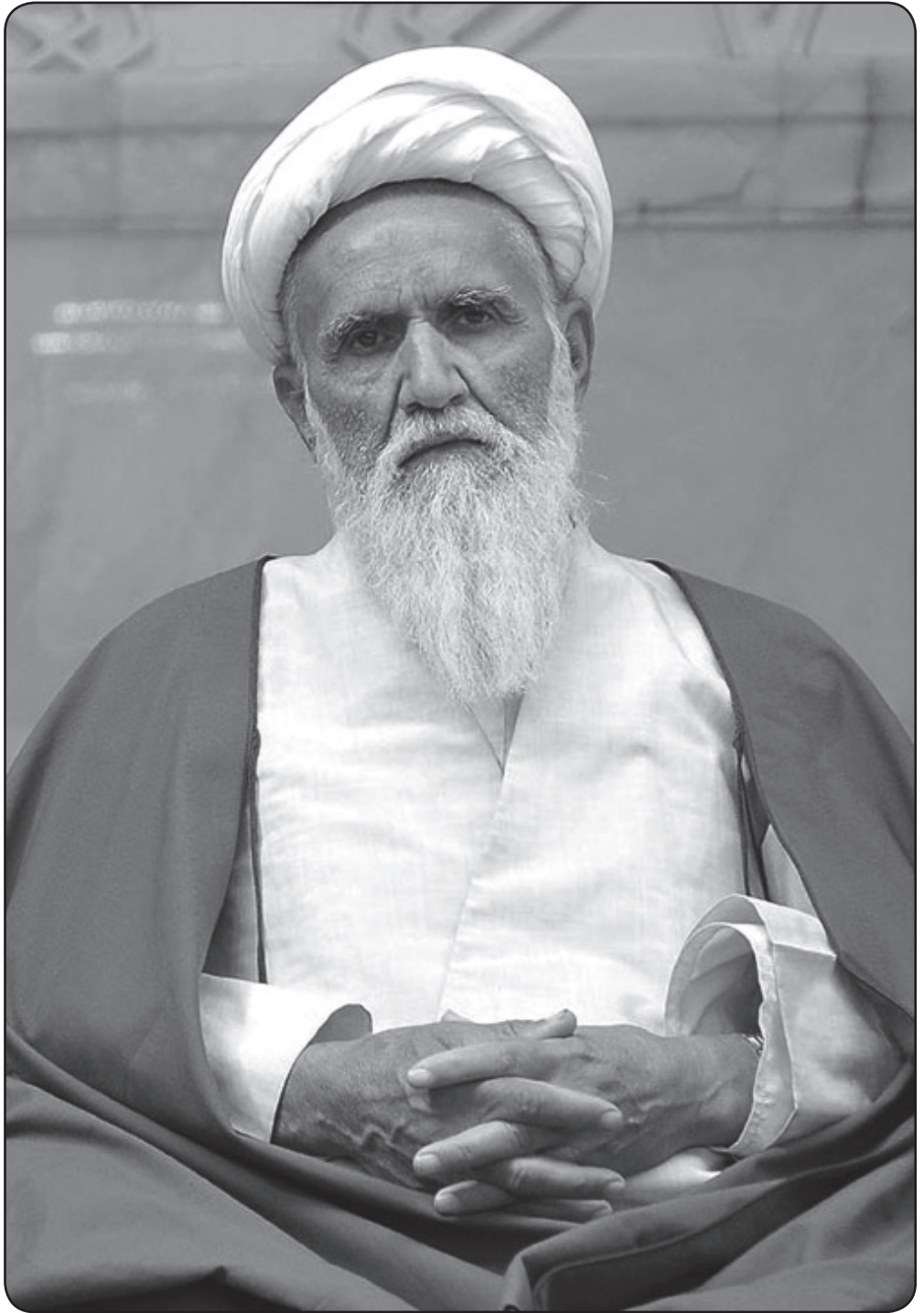
واژگان کلیدی: آیت‌الله حائری شیرازی، زیارت، علی علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام، امام

حسین علیه السلام.

حکمت زیارت معصومین علیهم السلام در نگاه شما چیست؟

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله محمد و اهل بيته الطيبين الطاهرين.

اصل زیارت یک معنای عمیقی دارد؛ یعنی ارتباط روحانی که انسان با اولیای خدا پیدا می کند، این درجاتی دارد؛ چون انسان سطوح مختلفی دارد. لایه های سطحی او یک نوع بهره مندی دارد و لایه های عمیق او بهره مندی دیگری دارد. انسانیت انسان هم لایه به لایه است. گاهی مرتبه انسانیت است. انسان به اندازه ای اوج می گیرد که اگر مثل علی بن یقظین که این همه خدمت به شیعیان می کرده، غفلتی بکند، دلخوری بین او و ابراهیم جمال پیش بیاید، حج آن سالش زیر سؤال می رود. زیارت امام کاظم علیه السلام هم بر او مقدور نمی شود تا این که به کوفه برده می شود تا دل ابراهیم را به دست بیاورد، بعد می تواند زیارت کند. این به خاطر لایه های انسانی متفاوت است. قلب انسان هم خودش لایه به لایه است. وقتی از اعماق قلب زیارت حاصل می شود، مرتبه عالی زیارت است که واقع می شود و چنین زیارتی که با عمق وجودش امامش را درک کند، برای همه کس دست نمی دهد. برای مثال: گاهی سواری با اسبش می آید و میهمان شخصیتی می شود. از مرکبش پذیرایی می کردند، چون میهمان بود و راکب را هم نوعی پذیرایی می کردند. انسان هم مثل آن اسب و راکب و مرکب است. لایه های انسانی راکب و مرکب است. بعضی از لایه ها راکب بعضی از لایه های انسانی هستند و بعضی دیگر، مرکب لایه های دیگر هستند. مثلاً غریزه انسان، مرکب انسان است. ادراکات انسان از این مرکب استفاده می کند. زبان مرکب است و راکب نیست. دل حرف می زند و



زبان نقل می‌کند. زبان بلندگوی دل است؛ وسیله ادای اوست؛ عالم اثبات مطالب است؛ عالم ثبوتش در دل است. این حدیث قدسی را ببینید: «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَا كُنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ.»^۱ چطور این آسمان با این وسعت گنجایش خدا را ندارد؟! جایی نیست که از خدا خالی باشد. همه جا وابسته به خداست، اما وقتی می‌گوید «لایسعی» به خاطر این است که خدا مادی نیست تا در ماده جا بگیرد؛ بلکه مافوق ماده است.

قلب انسان به دلیل جایگاه منیعی که دارد، می‌تواند خانه خدا باشد. کعبه هم خانه خداست، اما خانه تشریفاتی خداست. قلب مؤمن خانه حقیقی خداست. فرق است بین کعبه و دل مؤمن. کعبه خانه اعتباری خداست؛ یعنی آمده ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾^۲ این جعل شأنیت برای آن جاست. اما قلب مؤمن که «اعظم حرمةً من الكعبة» است، به خاطر همین است. بنابراین گفته‌اند: «مَنْ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ إِلَى مَنْزِلِهِ لَا حَاجَةَ إِلَيْهِ إِلَّا فِي اللَّهِ كُتِبَ فِي زُورِ اللَّهِ»^۳ چون قلب مؤمن «یسعه لله» است. «أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ، أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ»^۴ یعنی در ارواح دوستان تان است؛ یعنی هر کس به شما علاقه داشت، بخشی از وجود واسع شماست. قبر هر مؤمنی از اولیای شما، پاره‌ای از قبر واسع شماست. آن‌ها یک قبر موردی دارند و یک قبر واسع دارند. از این جهت در قبر واسع ایشان می‌گوید: «قبورکم فی القبور». این هم یک قبر است. یعنی حسین بن علی علیه السلام شاید میلیون‌ها قبر در عالم داشته باشد. یکی حضرت عبدالعظیم است که درباره آن فرموده‌اند: «إِنَّكَ لَوْ زُرْتَ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام»^۵ چرا؟ چون «قبورکم فی القبور». این خصوصیت انسان است که جلوه الهی است؛ یعنی خدا در آن تجلی می‌کند. مثلاً یک اقیانوس یا دریای بزرگی را تصور کنید که میلیاردها متر مکعب آب دارد. یک چاهی هم در کنار حفر کرده‌اند که به آب رسیده و یک متر مکعب آب توی آن هست. فرق است بین آبی که توی این دریای بزرگ است با آن یک متر آبی که در این چاه است. یک متر مکعب آب چون متصل به اقیانوس است، نه می‌توانید بگویید اقیانوس است، نه می‌تواند بگوید چاه است. چه کار می‌کنید؟ اگر کسی نذر کرده که می‌خواهم دستم را بزنم به آب اقیانوس، آیا اگر دستش را به یک آب همسطح اقیانوس بزند، نذرش ادا شده یا نه؟ این یک چاه با آن آب اندک چه خصوصیتهایی دارد که آن اقیانوس عظیم ندارد؟ این همان اقیانوس است از این چاه سر درآورده.

قلب مؤمن هم مثل چاه است. همه اقیانوس را نمی‌شود توی این چاه یک متر مکعبی جا داد، اما یک متر مکعب اقیانوس را می‌توان جا داد. اگر آسمان‌ها مثل آن یک میلیارد متر مکعب اقیانوس باشد، قلب مؤمن مثل آن یک متر مکعب آب چاه است. به خاطر چه؟ به خاطر ربطش. این ربط به وسیله نماز حاصل می‌شود. از این جهت می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾^۷ ولو این یک میلیارد متر مکعب دارایی و علم و توانش باشد، خودش به تنهایی «هلوع» است. «اذا مسه الشر جزوعا» اگر بر سر آب آن اقیانوس عظیم پمپ بگذاری و آب بکشی، سطح آب پایین می‌آید. این جزئش است. «اذا مسه الخیر منوعا» اگر بیشتر از ظرفیتش آب به آن اضافه کنی، سر می‌رود و طغیان می‌کند. «الا المصلین» یعنی مصلین نه جزوع هستند، نه هلوع، نه منوع. اگر همان پمپ را بگذاری در همین یک متر مکعب آب چاه، یک میلی‌متر هم پایین نمی‌رود. چرا؟ چون سرش به اقیانوس وصل است. اگر همین اندازه هم آب روی آن بریزی، یعنی آب آن یک میلیارد متر مکعب را در این چاه خالی کنی، یک سانت هم بالاتر نمی‌آید؛ چون به اقیانوس قلب مؤمن می‌رود.

زیارت چگونه می‌تواند این ارتباط را ای‌جاد کند؟

نماز چه جور این ارتباط را ایجاد کرده است؟ نماز رابط است: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۷ این ذکر است؛ این رابطه است. حالا این مؤمن چه زنده باشد، این چاه و آبش هست. از دنیا هم رفته باشد، باز هم این آب هست. وقتی می‌خواهی آب را برداری، آب اقیانوس را برداشتی. «مَنْ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنِ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ». پس این از خصوصیات انسان است که انسان می‌تواند مزار و زیارتگاه واقع بشود. اما این زیارت شروطی دارد؛ یعنی گاهی می‌شود انسانی از خود عبور می‌کند و در شرایطی قرار می‌گیرد و توفیق زیارت پیدا می‌کند؛ ولو عوام باشد. گاهی طرف از خواص است و زیارت می‌کند و زیارتش قبول نمی‌شود؛ چرا؟ زیرا نتوانستند از خودشان خارج شوند. یکی از شاگردان مرحوم آیت‌الله قاضی بود که مرتب می‌آمد خدمت ایشان. مدتی شد که دیگر نیامد و به ایشان گفتند فلانی نمی‌آید و گفته من از محضرشان استفاده‌ای نکردم. مرحوم قاضی گفت: «ایشان از خودشان بیرون آمدند که پیش ما آمده باشند؟» یعنی ایشان مدت‌ها می‌رفته پیش آقای قاضی اما با خودش می‌رفته. از خودش بیرون نمی‌آمده که پیش او برود.

کسانی که از خودشان عبور می‌کنند، وارد انسان‌های دیگر می‌شوند. کسانی که نمی‌توانند از خودشان خارج بشوند، لایه‌های بیرونی زیارت برایشان حاصل می‌شود و زیارت حقیقی وارد نمی‌شود. این هم که عنوان می‌شود: «عارفاً بحقه» برای این است که طرف از خودش عبور کند تا بتواند دریافت کند. چرا می‌گوییم: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾^۱ می‌بینید که نگفته «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُؤْمِنَ الْمُضْطَرَّ»، نگفته «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُسْلِمَ الْمُضْطَرَّ». مضطر کافر هم باشد، جواب دارد. ابوریحان بیرونی در کتاب «الاثار الباقیه» روی کلمه «کامفیروز» که یکی از آبادی‌های معروف اطراف فارس است، می‌گوید: در دوره‌ای باران نیامد و فیروز مالیاتش را بر مردم کم کرد. اما باز هم باران نیامد. فیروز در خزانه را باز کرد به مردم مساعده داد. اما باز هم باران نیامد. آمد به فیروز آباد و وارد آتشکده‌ای که آن جا بود شد و کنار کانون آتش رفت. متولی‌ها احترام عادی به او کردند، نه احترام فوق‌العاده. گفت: اهورامزدا همه نام‌های تو فرخ است. اگر من گناه کارم، مرا بکش؛ مردم در مشتند و باران نداریم. ابوریحان می‌نویسد: به اندازه‌ای به کانون آتش نزدیک شده بود که قسمتی از ریش فیروز سوخت. وقتی پایین آمد، همان موبدانی که بالا بودند، پایین آمدند و خیلی به او احترام کردند. گفت: شما آن‌جا مرا دیدید و تکریم نکردید. گفتند: ما در حضور بالاتر از تو بودیم. فیروز عذرشان را پذیرفت. از این جا به سمت غرب فارس آمد و باران شروع کرد به باریدن تا وارد خیمه‌ها شد. همان جا گفت بنای این شهر را بکنید و این شهر کامفیروز نام گرفت؛ یعنی فیروز به کام خودش رسید.

یک کافر آتش پرست است، اما مضطر است. خداوند به مضطر جواب می‌دهد. زائر وقتی مضطر است و به زیارت می‌رود، از خودش بیرون می‌آید؛ چون از خودش دور می‌شود و به او نزدیک می‌گردد.

مرحوم شیخ بهائی در اربعین خودش چهل حدیث را از همه حدیث‌ها انتخاب کرده است. شیخ بهائی وقتی انتخاب می‌کند، سبک و سنگین می‌کند. یکی از احادیثی که انتخاب کرده، این حدیث قدسی است که بنده من آرزو دارد من او را بیدار کنم، بلکه موفق به نماز شب بشود. من می‌دانم اگر او نماز شب بخواند، به خودش خوش بین می‌شود و از من دور

می‌شود. پس من دعایش را مستجاب نمی‌کنم و وقت نماز بیدار نمی‌شود. پس بر خودش خشم می‌گیرد و به من نزدیک می‌شود و هر گاه از خودش راضی می‌شود، از من دور می‌شود. این انسان به اندازه‌ای که بر خودش خشم می‌گیرد، به خدا نزدیک می‌شود. این جهل انسان است؛ این مَنیت انسان است. این که انسان وقتی خودش را از دست می‌دهد، خدا را پیدا می‌کند، در قرآن هم آمده: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۹ چرا می‌گویند مصیبت؟ گفت «قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ» چه ربطی است بین «إِنَّا لِلَّهِ» و «أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ»؟ ربطش این است که اگر صبر بکند، بشارت دارد. آن که می‌گوید «إِنَّا لِلَّهِ»، صبر کرده. معنای صبر را می‌گوید. چرا؟ چون این بریده از ما بود؛ مثل ظرفی بود روی اقیانوس. آب اقیانوس توی آن نمی‌رود. ما یک تیری به این ظرف زدیم و سوراخش کردیم؛ حالا دیگر آب اقیانوس توی آن می‌رود؛ به شرط این که این روزنه را نبندد و صابر باشد. از این جهت گاهی انسان غرق در خدا می‌شود. یک ترکی در او ایجاد می‌کنیم که نمی‌توی آن وارد بشود. به همین دلیل می‌گوییم فلانی دلش شکست. دل شکستن یعنی دل ما مثل یک ظرفی است روی اقیانوس رحمت الهی؛ هر وقت بشکند و ترکی بخورد، از آن جا رحمت در آن داخل می‌شود. از این جهت می‌گوید: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾.

در کوی ما شکسته‌دلی می‌خرند و بس بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است

اگر کسی آب بخورد، بعد سلام کند بر آن حضرت و لعنت کند بر قاتلین و بعد بگوید «یا لیتنا کنّا معک»، جزو آن‌ها می‌شود. این هم جزو زیارت‌هاست. گاهی کسی می‌خواهد بیاید زیارت، اما مقدور نمی‌شود؛ از همان جا زیارتش می‌کند. همین حضرت معصومه علیها السلام به برادرش امام رضا علیه السلام عرض کرد که می‌خواهم بیایم خدمت شما، ولی نمی‌توانم. امام فرمودند: هر وقت خواستی بیایی، همان زیارت من هست. پس از راه دل و قلب هم می‌شود زیارت کرد. از این جهت زیارت امام حسین علیه السلام از راه بعید هم داریم.

فرمودید که زیارت با معرفت، به نوعی عبور از خود است. ما در مضامین روایی داریم که «عارفاً بحقه»؛ تعبیری در روایت هست که زائر بدانند آن امام مفترض الطاعه است. ارتباط کلام حضرت عالی با این جمله چیست؟

این روایت را ببینید: «اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^{۱۰} همه چیز در این عبارت آخری است. در آن آیه (بقره ۱۵۷) فرمود: «أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» یعنی نتیجه مصیبت هاست؛ یعنی از خودش عبور کند، تا به این‌ها برسد. علتش هم این است که حجت مثل ترانس برق است. ترانس با برق هفتاد هزار ولتی از این طرف وارد می‌شود و برق ۲۲۰ ولت از آن طرفش خارج می‌شود. رابطی است بین این و آن. رسول خدا ﷺ «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^{۱۱} بود، اما ایشان هم مجرای ولایت بود: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^{۱۲} و هم جاری ولایت. مردم نماز و روزه و همه احکام و عبادات را انجام می‌دادند، اما باید پیامبر آنها را به جانشین خود وصل کند. برای همین بود که علی علیه السلام مأمور بود تا این موانعی را که بر سر راه مسلمانی مردم است، بردارد. امر خدا بود. اما مشرکان و منافقان کینه در دل داشتند؛ چون خویشان آنها را کشته بود. خدای تعالی فرمود: به امر من کشت یا به میل خودش؟ اگر برای من کشت، پس تو با من مسئله داری. خداوند چنین استناد می‌کند: «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْزُنَكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»^{۱۳} چرا از این که مردم تو را تکذیب می‌کنند، ناراحت و غمگینی؟ آن‌ها در حقیقت مرا تکذیب می‌کنند. آن موقعی که تو پیغمبر نبودی، امین این‌ها بودی. از وقتی ما مأموریت به تو دادیم، دروغگو شدی: «فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ» علی علیه السلام هم همین‌طور است. این‌ها که به علی حمله می‌کردند، خیلی کار زشتی می‌کردند. «فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ» خیلی معنا دارد. خدا همه دشمنی آنها را به خودش نسبت داد و فرمود دشمنی این‌ها با من است، نه با علی. این‌هایی که به علی علیه السلام لعن کردند، خیلی کار بدی کردند. علتش این بود که علی علیه السلام سر سوزنی از خودش خواسته‌ای نداشت و تجسم خواسته‌های خداوند بود. دشمنان با این مخالف بودند که علی علیه السلام صد درصد به دستور خداوند عمل می‌کرد. علی علیه السلام تجلی صفات و اسماء و آثار الهی است.

آنها که به علی علیه السلام محبت دارند، در حقیقت با خدا دوست هستند: «من احبکم فقد احب الله من ابغضکم فقد ابغض الله»^{۱۴}. این که می گوید «عارفاً بحقه» یعنی بدانید که این محبت به او، محبت به خداست. بغض به او، بغض به خداست؛ چون این یک موجود عادی نیست و سرسوزنی به هوایش عمل نمی کند.

این نهایت زیارت با معرفت است. این که می گوید «عارفاً بحقه» یعنی بداند این کیست که زیارتش می کند. بداند که این رابطه بین من و اوست و من از این ارتباط کسب ولایت می کنم. در زیارت دوم امام حسین علیه السلام (زیارت قتیل الله) دارد: «إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهَيِّطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصُدُّرُ مِنْ يُوْتِكُمْ»^{۱۵} در این جا «مقادیر امور» جمع اضافه شده؛ یعنی خیلی وسیع است. می گوید اراده او نزد شما می آید و بعد از در خانه شما خارج می شود. یعنی شما رابط هستید. از این جهت می گوید: «وَبِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا... وَ بِكُمْ تَتَسَبَّحُ الْأَرْضُ الَّتِي تَحْمِلُ أَبْدَانَكُمْ»^{۱۶} عجیب است. بدن شما را این زمین تحمل می کند، اما به سبب شما تسبیح می کند؛ یعنی تسبیحی که زمین می کند، از برکت شماست؛ یعنی جان می گیرد.

اگر آن ولایت بیاید، آن وقت به وسیله همین نماز با ولایت می شود «یخرجهم من الظلمات الی النور». اما همین نماز با ولایت طاغوت می شود «یخرجهم من النور الی الظلمات». این مهم است؛ یعنی آن که نماز نمی خواند، این قدر به ظلمت نمی رود تا آن کسی که با ولایت طاغوت نماز می خواند. نماز مرکب سریع السیری است که اگر در مسیر ولایت باشد، موجب قرب الی الله می شود. اما همین مرکب سریع السیر اگر در ولایت طاغوت افتاد، به سرعت انسان را از خدا دور می کند. این طور می شود که برخی اهل نماز، از خدا دور می شوند. همین هایی که لعن علی علیه السلام کردند، همه شان اهل نماز بودند. نماز با ولایت طاغوت دورشان کرد. این داعشی ها همه شان اهل نماز هستند. این ها همه دور می شوند؛ چون در ولایت طاغوت هستند.

در ذیل آیه داریم «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»^{۱۷} امام باقر علیه السلام می فرماید: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»^{۱۸} انسانی که از دیگران تغذیه علمی می کند، باید ببیند از چه کسی تغذیه علمی می کند: «عَمَّنْ يَأْخُذُهُ». آن که علم را مصرف می کند، مقلد است. باید مرجعش را بشناسد. مخاطب «لا تنظر إلی من قال و انظر إلی ما قال»^{۱۹} مجتهد است. از این جهت یک اموری

بر مجتهد حلال است و برای غیر مجتهد حرام است. برای مجتهد گاهی حتی خواندن کتب ضاله هم واجب است، اما همین کتاب برای دیگری حرام است. داشتنش گاهی برای او واجب است. پس وقتی انسان مقلد کسی می‌شود که حقش را ندارد، او «یخرج من النور الی الظلمات» می‌شود؛ منتها چون صداقت دارد، مغضوبٌ علیه نیست؛ ضالّین است. آن که او را فریب داده، مغضوبٌ علیه است. پس کسی که می‌خواهد زیارت کند، باید «الذین انعمت علیهم» باشد که هم نیت‌شان و هم بصیرت‌شان خوب است.

آیا در مورد سیره زیارتی علما و بزرگان نکته‌ای در خاطر داری؟

یکی از این علمای بزرگ ما که در حد مرحوم قاضی بود، یک روز دید یک جماعتی آمدند حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) و همین جور بدون ادب و احترام وارد شدند. یک دفعه ایشان درس را رها کرد و رفت میان داخل این‌ها. بعد که برگشت، شاگردها گفتند این چه کاری بود؟! گفت خواب دیدم که جماعتی این‌طور آمدند و حضرت یک چیزی به ایشان داد؛ با خودم گفتم بروم میان اینها تا یک چیزی هم گیر من بیاید.

آدم اگر کم‌ظرفیت باشد، به این‌ها به چشم حقارت نگاه می‌کند؛ اما آدم باظرفیت این‌طور نیست. مرحوم آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی می‌رود به قبرستان وادی السلام و یک نفر بدون این که ایشان متوجه شوند، پشت سر ایشان رفت. وقتی به شهر برگشتند، آن رایحه‌ای که ایشان داشت و فضا را معطر کرده بود، این بو همین‌طور همراهش بود. یکی آمد به او سلام و تعارف کرد و رد شد و متوجه بوی عطر شد. یعنی انس با این وادی هم این جور است. به هر جهت آن کسانی که درباره زیارت یا مزور صحبت کردند، درباره خودشان صحبت کردند نه درباره ما؛ چون هر چه گفتند، حد خودشان را گفتند نه حد عموم. خودشان را تعریف کردند، نه آن‌ها را. آن‌ها در تعریف نمی‌گنجند. من یک وقتی این مطلب را درباره حضرت زهرا (علیها السلام) عرض کردم که همه ائمه ما مرید ایشان هستند؛ مهمان حضرت زهرا (علیها السلام) هستند؛ حتی امیرالمؤمنین (علیه السلام). فاطمه زهرا (علیها السلام) هر چه در عالم ثبوت دارد، از امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر چه در عالم اثبات دارد، از فاطمه زهرا (علیها السلام) است. آن مصائب خیلی تحول در حیات ایشان ایجاد کرد. قبرش را هم که گفت مشهود نشود.

هر چه تحول ایجاد شد، از این قبر بود. تمام این‌هایی که در جنگ جمل برای ایشان خدمت کردند و تمام کسانی که در کربلا خدمت حسین بن علی علیه السلام بودند از برکت این قبر بود. تمام این زائران حضرت امام رضا علیه السلام از برکت این قبر است. از این جهت تمام امامان ما میهمان حضرت زهرا علیها السلام هستند؛ حتی امیرالمؤمنین علیه السلام. ثبوت عالم مربوط به آن حضرت است. خود ایشان مربی فاطمه زهرا علیها السلام هستند، اما در عالم اثبات اگر این قبر گم نشده بود، همه چیز را این‌ها لوٹ کرده بودند. دشمنان اهل بیت چنان زیرکانه برای هر چیزی جواب درست کرده بودند که می‌دیدند اگر این نباشد، آن‌های دیگر اثر نمی‌کند. اگر بقیه ادله هم کار کرده، مثل این است که سنگ روی سنگ بگذارند و با آن سد بسازند. این سنگ اول اگر نباشد، سنگ‌های دیگر روی هم قرار نمی‌گیرند. ادله ما مثل سنگ‌های کوچک است. سنگ اولی که توانسته جلوی سیل را بگیرد، فقط همین نبودن قبر است. فرمود: قبر من گم بشود تا قدر علی پیدا بشود.

درباره پیاده‌روی در زیارت که مرسوم هست، نکاتی را بفرمایید

وقتی می‌گویند هر قدمی ثواب حج و عمره دارد، بعضی‌ها خیال می‌کنند مبالغه است. من می‌گویم نه تنها مبالغه نکردند؛ بلکه دیدند مردم بیشتر از این ظرفیت ندارند و بیش از این نگفتند. دلیل دارم. مگر ما نمی‌گوییم: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»^{۲۰} یا «من عبادة ستین سنة.»^{۲۱} من می‌گویم می‌توانست بیشتر بگوید، اما شما نمی‌توانستید باور کنید. ابلیس شش‌هزار سال نماز خواند و عبادت کرد. یک نمازش چهارهزار سال طول کشید. اگر سه دقیقه نشسته بود و فکر کرده بود که خدایی که این امر را به من کرده، آیا دشمن من است؟ می‌خواست من را سبک کند؟ دردی در من دیده که درمانش این است، می‌خواست من را مداوا کند. اگر این سه دقیقه فکر می‌کرد، بهتر از آن شش‌هزار سال عبادتش نبود؟ پس اگر بگویند: «تفکر ساعة خیر من عبادة سته آلاف سنة» درست است. اگر نگفتند، مراعات ما را کردند. این ثواب‌هایی هم که برای زیارت ایشان ذکر می‌کنند، مراعات شنونده را کردند و نخواستند همه‌اش را بگویند. زیارت بالاتر از جهاد بود.

آی‌از یارت پیاده، منحصر به حضرت ابی عبدالله علیه السلام است و آی‌ابرای سای‌ر معصومین

هم می‌شود زیارت پیاده انجام داد؟ موارد دی‌گر چطور؟

این یک چیز فطری انسان است. لیلی نسبت به معجون به گونه‌ای عاشق بود که می‌گوید:

أمر علی جدار دیار لیلی

أقبل ذا الجدار و ذا الجدارا

و ما تلک الدیار شغفن قلبی

و لکن حب من سکن الدیار^{۲۲}

یعنی من این در و دیوار را که می‌بوسم، عاشق در و دیوار که نیستم؛ عاشق آنی هستم که در میان این دیوارها ساکن است. ما که می‌دانیم امام حسن مجتبی علیه السلام وقتی به زیارت می‌آمد، محاملش جلوی ایشان حرکت می‌کرد و خودش پیاده می‌آمد؛ چرا؟ یعنی خدایا! شأن تو اجل است که من سواره بیایم. خدا رحمت کند شیخ بهائی را؛ در اشعارش می‌گوید اگر پیاده آمدم، نفهمیدم سراز پا گم کردم. اگر انسان با سر هم بیاید، کار زیادی نکرده. به هر صورتی که بیاید، هر جوری که بتواند. در روایت هم داریم: تو بیا؛ به هر صورت که مقدورت هست بیا. این‌هایی که پیاده می‌آیند، می‌گویند هر قدم این قدر ثواب دارد؛ پس من هم پیاده می‌آیم. در زمان عمر حاکم کاشان که هر زمان نام داشت، شورش کرده بود. دستگیرش کردند و حکمش اعدام بود. وقتی برای اعدام می‌رفت، اظهار عیش کرد و آب برایش آوردند. مدام اطرافش را نگاه می‌کرد. عمر گفت نگران نباش؛ تا آب نخوری، نمی‌کشمت. وقتی عمر این را گفت، او هم آب را ریخت. عمر متوجه شد که چه اشتباهی کرده و چرا هر زمان چنین کاری کرد. به علی علیه السلام اطلاع داد که این حرف را زده است. امیرالمؤمنین فرمود: دیگر از این جا تکان نمی‌توانی بخوری. بعد خود امام ضامنش شد.

ما جمعه‌ها برنامه پیاده‌روی به مسجد جمکران داریم و در حال حرکت دعای ندبه می‌خوانیم. الان یک سالی هست شروع شده و یک آثاری از آن می‌بینیم. گفتیم بیاییم همین کار نواب صفوی را بکنیم. نواب پیاده برای زیارت جمکران می‌آمد. توی راه هم سوز و ناله می‌کرد و پیاده می‌رفت. من در تهران هم این را گفتم و یک عده از تهران آمدند که توی این مراسم شرکت کنند.

از وقتی که در اختیاریمان گذاشتی، متشکریم. خدا توفیق تان بدهد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ابن ابی‌جمهور احسائی، عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۷.
۲. مائده، آیه ۹۷.
۳. تاج‌الدین شعیری، جامع الاخبار، ص ۸۶.
۴. فرازی از زیارت جامعه.
۵. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۷۵.
۶. معارج، آیه ۱۹.
۷. طه، آیه ۱۴.
۸. نمل، آیه ۶۲.
۹. بقره، آیه ۱۵۵.
۱۰. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۳۷.
۱۱. آل عمران؛ آیه ۱۶۴.
۱۲. بقره، ۲۵۷.
۱۳. انعام، آیه ۳۳.
۱۴. فرازی از زیارت جامعه.
۱۵. کافی، ج ۴، ص ۵۷۷.
۱۶. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۴.
۱۷. عبس، آیه ۲۴.
۱۸. کافی، ج ۱، ص ۴۹.
۱۹. عبدالواحد تمیمی آمدی، غررالحکم، ص ۴۳۸.
۲۰. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۳.
۲۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲.
۲۲. غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۱۰۹.